

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تلاش فخر رازی برای رد اعتقاد امامیه در مصداق اولوالامر

عرض کردیم که فخر رازی در این [آیه شریفه 59 از سوره مبارکه نساء](#)، اصل اینکه از آیه استفاده می‌شود که اولوالامر باید معصوم باشند به این اعتراف کرده، لکن تلاش می‌کند بر اینکه مصداق این معصوم را اجماع اهل حلّ و عقد قرار بدهد و از آن طرف اصرار دارد بر آنچه که امامیه قائل‌اند که مراد از این اولوالامر ائمه‌ی معصومین علیهم السلام هستند این مطلب مردودی است، برای رد نظریه‌ی امامیه می‌گوید اما حمل الآیه علی الائمة المعصومین علی ما تقولوه الروافض ففی غایة البعد لوجوه، وجوهی می‌آورد برای استبعاد. اولین وجهی که می‌آورد این است که می‌گوید إنّ طاعتهم مشروطةٌ بمعرفتهم و قدرة الوصول إليهم فلو اوجب علينا طاعتهم قبل معرفتهم كان هذا تكليفٌ بما لا يطاق، این اولوالامر که اطاعتشان واجب است مشروط به این است که ما معرفت به اینها داشته باشیم، بالأخره مطاع را باید بشناسیم کی هستند؟ اگر قبل المعرفة خدا بفرماید اطاعت کنیم این می‌شود تکلیف بما لا يطاق.

نتیجه این می‌شود اطاعت اولوالامر واجبةٌ اما بشرط المعرفة، آن وقت می‌گوید این با آیه و سیاق آیه سازگاری ندارد، اطاعت رسول مطلق است، اطاعت اولوالامر مشروط به معرفت است، ظاهر و سیاق آیه این است که نباید شرطی در اینجا در کار باشد، و ظاهر قوله تعالی يقتضى اطيعوا الله يقتضى الاطلاق ففی الآیه ما يدفع هذا الاحتمال، این احتمال که بگوئیم مراد معصومین هستند، این با خود آیه دفع می‌شود چون اگر معصومین باشند نسبت به اولوالامر باید مشروط بشود، مشروط به معرفت اینها و در حالی که اطاعت رسول مطلق است، اطاعت خدا مطلق است، این دلیل اولی است که آورده. بعد هم می‌گوید واللفظة الواحدة یعنی اطيعوا، لا يجوز أن یکن مشروطةً و مطلقاً معاً، بگوئیم این اطيعوا هم مشروط است و هم مطلق صحیح نیست .

ردّ استاد بر وجه اول در کلام فخر رازی

نسبت به این دلیل جوابش خیلی واضح است؛ اولین جوابش نقضی است می‌گوئیم شما که اولوالامر را حمل بر اجماع حل و عقد می‌کنید بالأخره در هر اطاعتی مطاع باید شناخته شود، چه فرقی می‌کند ما مطاع را این 14 ذات پاک مقدس قرار بدهیم یا اجماع اهل حل و عقد، مطاع باید شناخته شود، اینطور نیست که اگر شما این نظریه را نپذیرید این اشکال دفع بشود، این اولاً. و ثانیاً چه اشکالی دارد بگوئیم اولوالامر مشروط به این است که شما آنها را بشناسید، می‌گوئید لفظ اطيعوا نمی‌شود هم مطلق

باشد و هم مشروط، اینکه جوابش واضح است، اگر حیثیات فرق کند یک واجبی از یک حیثی مطلق است و از یک حیثی مشروط، اقیموا الصلاة از حیث قدرت مشروط است و از حیث وضو مطلق است، از حیث وجوبی. بنابراین این هم حرف باطل و عوامانه‌ای است که ایشان زده که یک لفظ نمی‌شود هم مطلق باشد و هم مشروط، به اختلاف متعلق می‌تواند این چنین باشد، لذا این دلیل اولش دلیل باطلی است.

دلیل دوم می‌گوید اولوالامر جمع است و شیعه‌ای امامیه معتقدند در زمان واحد ما یک ولی امر بیشتر نداریم، شیعه معتقد است در هر زمانی یک امام معصوم وجود دارد، در حالی که آیه به مردم می‌فرماید بروید به اولوالامر مراجعه کنید، یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، پس باید در یک زمانی اولوالامر متعدد باشد، ظاهر آیه چنین چیزی است، ما اگر بخواهیم حمل کنیم بر فرد واحد، این حمل جمع بر فرد است و این درست نیست.

ردّ استاد بر وجه دوم در کلام فخر رازی

جواب این شبهه چون نظیر این شبهه در آیات دیگر امامت هم مطرح شده، یک جواب واحد روشنی هست و آن اینکه یک وقت جمع را در فرد استعمال می‌کنند، این خلاف فصاحت و بلاغت است، جمع را یک وقت در فرد، ناس را می‌گویند یک نفر را اراده می‌کنند، العلما را می‌گویند یک نفر را اراده می‌کنند، استعمال جمع در فرد قبیح است، اما اگر جمع را در همان معنای خودش به کار ببرند، اولوالامر، اما قرینه داریم که در هر زمانی این اولوالامر یک مصداق بیشتر ندارد، که اتفاقاً یعنی اگر قرینه باشد که بحثی ندارد و ما قرائن فراوانی داریم و از آن طرف نکته‌ای که وجود دارد این است که اصلاً اولوالامر هم باید بالضرورة العرفیه یک نفر باشد در هر زمانی، مطاع باید یک نفر باشد، بگوئیم اهل حلّ و عقد بنشینند اتفاقی کنند، آیا این اتفاق حاصل شود یا این اتفاق حاصل نشود، این نمی‌شود. اما اگر گفتیم یک نفر یک رأی بدهد، اصلاً سرّ اینکه در هر زمانی واجب الاطاعة اصلی یک نفر هست در میان بشر، سرّش همین است، یک نفر باید باشد. دو نفر نمی‌شود، حتّی ما قبلاً این بحث را کردیم که به نظر من بحث خوبی هم بود، گفتیم ممکن است در یک زمانی دو تا معصوم باشند، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هر دو معصوم‌اند فی زمان واحد اما با وجود امام حسن (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) وجوب اطاعت ندارد، یعنی این اطاعتی که بالإمامة الظاهرية، گفتیم یک امامت تکوینی داریم، امامت باطنی داریم، برمی‌گردد به اصلاّب شامخه و آن قضایا، اما امامت ظاهری از آن زمانی است که این امام از دنیا می‌رود، نوبت به امام دیگر می‌رسد.

اما این وجوب اطاعت ظاهریه از زمانی می‌آید که همین جعل امامت می‌شود که بحث‌ها از همین امامت جعلیه شروع شد که گفتیم هر امامی که از دنیا می‌رود یک جعلی بعنوان الامامة نسبت به امام بعد می‌شود، ولو ولایت تکوینی و عصمت دارد، عصمت و ولایت تکوینی‌اش متوقف بر این امامت ظاهریه نیست.

اشکال سوم یک مقداری نیاز به تأمل دارد؛ در وجه سوم می‌گوید اگر مراد به اولی الامر همین اهل بیت عصمت و طهارت باشند، امام معصوم باشد، خدا باید بعد از آن می‌فرمود فإن تنازعتم فی شیء فردّوه إلی الإمام، چرا آنجا در ادامه‌ی آیه می‌فرماید فإن تنازعتم فی شیء فردّوه إلی الله و الرسول! چرا آنجا بحثی از اولی الامر نکرده؛ این البته با قطع نظر از این اشکال فخر رازی سؤالی است که وقتی انسان این آیه را می‌خواند به ذهن می‌آید، شما ببینید در آن آیه سوره مائده که به نظرم 55 بود إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون، و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا، آیه 55 و 56 است ظاهراً، آنجا بعد که مسئله‌ی ولایت در آیه اول مطرح می‌کند، در آیه دوم هر سه گروه را می‌آورد و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا، اما اینجا می‌فرماید فإن تنازعتم فی شیء فردّوه إلی الله و الرسول إن کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر.

سؤالی که معمولاً به ذهن می‌آید این است که چرا اینجا اولوالامر ذکر نشده، اگر اولوالامر هم مثل رسول خدا وجوب اطاعت دارد، باید می‌فرمود فردّوه إلی الله و الرسول و اولوالامر، باید آن را می‌آورد ولی فقط خدا و رسول را ذکر کرده، اولاً باز جواب

نقضی می‌دهیم می‌گوئیم شما که اولوالامر را به اجماع اهل حلّ و عقد مطرح می‌کنید ذیل آیه می‌گوید اگر نزاعی شد نباید به اجماع رجوع کرد و عجیب این است که فخر رازی اصرار دارد که این فإِنْ تنازعتم خودش دلالت بر حجّیت اجماع دارد. می‌گوید إعلم أن قوله تعالى فإِنْ تنازعتم يدلّ عندنا على أنّ القياس حجة، می‌گوید بیان این چنینی دارد که إما أن يكون المراد فإِنْ اختلفتم في شيءٍ حكمه منصوصٌ عليه في الكتاب أو السنة أو الاجماع، می‌گوید در این ان تنازعتم دو احتمال وجود دارد؛ یکی اینکه شما در یک شیئی نزاع می‌کنید که حکمش مورد نصّ کتاب و سنت و اجماع است، دوم اینکه در شیئی نزاع می‌کنید که حکمش غیر منصوص است، می‌گوید اولی باطل است برای اینکه اگر مراد اولی باشد یعنی بگوئیم إِنْ تنازعتم در حکمی که منصوص در کتاب و سنت و اجماع است، ایشان می‌گویند ما قبلاً برای شما اثبات کردیم اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر خودش دلالت بر وجوب اطاعت این سه طایفه دارد، دیگر فردّوه إلى الله و الرسول تکرار صدر آیه می‌شود، اگر بگوئیم مراد یک حکمی که منصوص است تکرار صدر لازم می‌آید، پس باید بگوئیم مراد از إِنْ تنازعتم این است که یک چیزی که در قرآن و سنت نیامده، فردّوه إلى الله یعنی لیس طلب حکمه من نصوص الكتاب و السنة، فوجب أن يكون المراد ردّ حکمه إلى الأحكام المنصوصة في الوقایع المشابهة و ذلك هو القياس، اول می‌گوید این إِنْ تنازعتم در حکمی است که منصوص در کتاب و سنت نیست، می‌گوئیم فردّوه إلى الله و الرسول یعنی چه؟ یعنی در آن احکامی که شبیهش در قرآن و سنت آمده، از آن راه حکمش را پیدا کنیم، بعد می‌گوید و هذا هو القياس که واقعاً وقتی گاهی اوقات آدم این حرفهای فخر رازی را می‌بیند تأسف می‌خورد بر اینکه یک آدمی قوّت استعداد دارد و واقعاً باید به خدا پناه برد، ما مهم‌ترین مشکله‌ی اخلاقی‌مان این است که بیائیم استعدادمان را در یک مسیر غیر صحیحی به کار ببریم، این امور ظاهریه که خیلی مهم است، مسئله‌ی مراقبت از نفس، مراقبت از اعضا و جوارح، مراقبت از فکر امور شیطانی، اینها بسیار مهم است که همه‌مان واقعاً به هم متذکر می‌شویم، اینکه فرمودند هر روز تذکری داده شود بسیار خوب است منتهی تذکر باید یک مذکّری باشد که خودش واقعاً یک مقدار راه را رفته باشد ولی این گناه خیلی بالاتر است که یک عالم سنّی می‌خواهد قیاس را حجّت کند و این را تحمیل بر آیه شریفه کند، هزاران غیبت و هزاران فاحشه اگر کسی انجام بدهد به نظر من عصیاننش کمتر از این است! این افترای به خدای تبارک و تعالی است آن هم با یک اصطلاحات علمی و با یک تخیلات علمی، کجای آیه شریفه اصلاً دلالت بر حجّیت قیاس دارد.

فإِنْ تنازعتم في شيءٍ فردّوه إلى الله و الرسول این اصلاً ظهور روشنی دارد که باید آنچه خدا و رسول فرمودند اخذ شود، اساساً خود این دنباله‌ی آیه نفی می‌کند که اجماع اهل حلّ و عقد به درد نمی‌خورد، خود این دنباله‌ی آیه می‌گوید فقط و فقط خدا و رسول. حالا اینکه من می‌گویم من موارد متعددی در تفسیر فخر رازی دیدم که یک عنادهایی دارد و لجاجت‌هایی دارد این آدم که آن نظریه‌ی خودش را بخواهد، می‌گویم در عین اینکه آدم با استعداد، کثیر الاطلاع و خوش قلم است و ورود و خروج صنایی در مباحث دارد اما چنین لغزش‌هایی را دارد که باید خودمان به خدا پناه ببریم که گرفتار این لغزشها نشویم.

حالا بحث این است که چرا اینجا اولوالامر ذکر نشده؟ من بهترین بیانی که اینجا و بهترین جوابی که اینجا دیدم جوابی است که مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه مطرح کرده؛

دیدگاه مرحوم علامه برای عدم ذکر اولوالامر در ذیل آیه شریفه

مرحوم علامه چند تا مطلب دارد، مطلب اولش این است که می‌گوید ما از آیه می‌فهمیم که اولوالامر نصیبی از وحی ندارند، اولوالامر یک گروهی هستند که اینها آن وحی‌ای که بر رسول خدا نازل شده را نصیبی ندارند یعنی بر ایشان وحی نمی‌شود، این هم جزء اعتقادات ماست که ائمه معصومین محدّث هستند اما وحی‌ای بر آنها نازل نشده. ایشان هم این تصریح را دارد، بعد می‌فرماید و إنما شأنهم الرأي الذي يستصوبونه، یک رأیی که صحیحش می‌دانند و می‌توانند آن را صادر کنند فلهم افتراض الطاعة نظیر ما للرسول فی رأيهم و قولهم، بعد می‌فرماید مخاطبین به این إِنْ تنازعتم کیست؟ احتمالاتی وجود دارد این احتمالات هم در کلام آلوسی آمده و هم در کلمات دیگران، إِنْ تنازعتم یک احتمال این است که به همه‌ی مؤمنین دارد خطاب می‌کند، إِنْ تنازعتم فی شيءٍ، آلوسی اینجا نکته‌ی خوبی دارد می‌گوید همه در دایره‌ی نزاع‌اند اما این شيء، شيء خاصی است، می‌گوید به

قرینه‌ی ما بعد مراد از این شیء امور دینی است، این خودش یک نکته‌ی مهمی است در فهم این آیه، فإن تنازعتم فی شیء یعنی فی أمر من امور الدین، نه اینکه حالا سر یک زمینی دعوا کنند، سر ارثی دعوا کنند، سر اینکه جنگ کنیم یا نکنیم دعوا کنند! نه، فی أمر من امور الدین.

احتمال دوم این است که این خطاب، خطاب اولوالامر باشد، می‌گوید از اولوالامر تبعیت کنید، اما إن تنازعتم، خطاب به اولوالامر است، منتهی انتقال از غایب به خطاب می‌شود که یک نوع التفاتی در آن می‌شود، این هم یک احتمال. یک احتمال هم این است که معنای اعم اراده شده باشد، آنچه که ظاهر است و مرحوم علامه هم دارد این است که این خطاب به مؤمنین است، چون صدر آیه دارد یا ایها الذین آمنوا اطیعوا، فإن تنازعتم فی شیء، پس تنازع بین خود مؤمنین است، این هم نکته‌ی دوم.

نکته‌ی سومی که علامه دارد این است که لا معنا که مؤمنین با اولوالامر تنازع داشته باشند، چرا؟ برای اینکه اولوالامر وجوب اطاعت دارند، وقتی وجوب اطاعت دارند تنازع دیگر معنا ندارد این هم نکته‌ی سوم.

نکته‌ی چهارم این است که متنازعٌ فیه چیست؟ متنازعٌ فیه چون داریم فی شیء، این امری است از امور دین، از حیث اینکه حکم خدا چیست؟ آلوسی فی شیء را گفت فی أمر من امور الدین به قرینه‌ی ردّوه إلى الله و الرسول، که به نظر من حرف خوبی است، خود مرحوم علامه می‌گوید ما آیاتی داریم که مذمت می‌کند رجوع به حکم طاغوت، پس مراد از متنازعٌ فیه مردم نمی‌آیند نزاع کنند که حکم غیر خدا چیست؟ نه! در حکم خدا رجوع می‌کنند بعد می‌گویند و هذا الحكم، دو منبع بیشتر نمی‌تواند داشته باشد یا قرآن است یا سنت. وقتی اختلاف می‌کنند در حکم خدا، چه کسی باید این را بیان کند؟ این نکته را مرحوم علامه تصریح فرمودند و من اضافه می‌کنم، نمی‌فرمایند فإن تنازعتم فاطیعوا الله و الرسول فقط، اگر این بود فخر رازی و امثال این کینه‌توزهای نسبت به اهل بیت می‌توانستند بگویند اینجا دیگر نگفته اولی الامر را تبعیت کنید، می‌گوید فردّوه، تعبیر به اطیعوا نیست بلکه تعبیر به رد است، یعنی فراجعوا به قرآن یا به سنت، پس چون مؤمنین نزاع می‌کنند، یک نزاع‌شان درباره حکم خداست، دو حکم خدا هم فقط یا در قرآن یا در سنت رسول خدا، سه خدا می‌فرماید فردّوه إلى الله و الرسول.

بعد می‌فرماید و الكتاب و السنة حجتان قاطعتان فی الأمر لمن یسعه فهم الحكم منهما، بعد مرحوم علامه یک جوری اولوالامر را داخل می‌کند، می‌فرماید قرآن و سنت را چه کسی می‌تواند به عنوان پشتوانه برای مردم مطرح کند؟ کسی که خودش فهم آن را داشته باشد و قول اولی الامر فی أنّ الكتاب و السنة یحکمان بکذا حجة قاطعة، اولوالامر اگر گفتند خدا این را فرموده، اگر امام صادق می‌فرماید قال رسول الله برای عمل به همین آیه است، حجة قاطعة، فإن الآیة تقرّر افتراض الطاعة من غیر أى قید أو شرط و الجميع راجعٌ إلى الكتاب و السنة، پس این یک جوابی است که مرحومه علامه دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين